

## هامان = اومان = هومن = هومان

نامی توراتی / اوستائی است که در شاهنامه نیز آمده است. هئو - هو، همسنگ است با خوب و نیکو، هامان (هئومان یعنی نیکو منش یا پسر هوم = تاک).

چنانکه می‌دانیم در قرآن قوم عاد و ثمود غالباً به توالی هم ذکر می‌گردند قهر آسمانی بر ایشان حوادث تاریخی بسیار مهمی به شمار می‌آیند. که متواتر بودن حدیث این وقایع بی مناسبت نبوده است چه به طوریکه گفته شد قهر خدا بر قوم عاد (مغان) مربوط به سپیتمه (هوم، هود) و قهر بر قوم ثمود (معدوم شدگان) مربوط به سپیتاک (هوم سپید، هامان، زرتشت اوستا، صالح قرآن) پسر همان سپیتمه (هوم، هود) می‌باشد: صالح (نیکوکار) مطابق با همان نام توراتی / اوستائی هامان (هئومان یعنی نیکو منش یا پسر هوم = تاک) که منظور همان گئوماته زرتشت (سپیتاک بردیه) بوده است. احتمال دارد آن گفته انجیلی منسوب به عیسی مسیح که می‌گوید "من درخت تاک واقعی هستم و پدر من باغبان است" از همین معنی لفظی نامهای سپیتاک و هوم متعلق به زرتشت و پدرش بیرون تراویده باشد چه در کتب پهلوی از تقدیس فراوان گیاهی اسطوره‌ای به نامهای هوم سپید و گئو کرن (گیاه حرس شونده) صحبت می‌شود که نشانگر نامهای هوم (تاک) و هامان/سپیتاک میباشند. جالب است که در قرآن گفته شده که بالای آسمانی نازل شده بر قوم ثمود به خاطر بی حرمتی و پی کردن شتر صالح (در واقع شهریاری فرد نیکومنش) نازل شد و این بالا به شکل صیحه آسمانی بود که بی تردید این واقعه همان ماگفونی (به یونانی یعنی مغ کشی بوده) که به قول هرودوت و کتسیاس و خود گفته داریوش در کتیبه بیستون که داریوش و شش تن همدستان وی آن را به راه انداختند. پس در روایت قرآنی اصطلاح یونانی ماگفونی (مغ کشی) به مگفونی (به یونانی یعنی صیحه بلند) تعبیر و تفسیر شده است. شتر صالح سوای مطابقتش با کلمه پهلوی شتره (شهریار) با کلمه شتر در ظاهر نام زرتوشترا (زرتشت) نیز مناسبتی داشته چه به روزگار ما نیز اغلب ایرانی‌شناسان به سهو همین جزء شترا (شتره) در نام زرتوشترا (زرتشت) را به معنی شتر گرفته‌اند. در صورتیکه نتیجه سه دهه تحقیق اختصاصی این جانب در این باب آن است که نام زرتشت (زرتوشترا) در اصل مرکب است از زر یا زرد و تشت یا ائشتره (یعنی ساخته و پیکر)، در مجموع یعنی دارنده پیکر زرین چه از مجموع روایات تاریخی و اساطیری منابع ایرانی، هندی، ارمنی، عربی و یونانی چنین برمی آید که زرتشت نژادش به دوراسروها یعنی صربهای دوردست (بوسنیها) از قبایل ایسدون (آمازون، یعنی زنان نیرومند) و سئورومات (سرمت، یعنی مادر سالار) در شمال قفقاز می رسیده است که چندان از دشت مغان دور نبوده‌اند. موسی خورنی مورخ قدیم ارمنی و کتسیاس طبیب و مورخ دربار پادشاهان میانی هخامنشی به صراحت زرتشت را با ملکه

سمورامت (سئورومات) مربوط دانسته‌اند که این بی شک وابستگی قبیله‌ای زرتشت به سئوروماتها (قوم سلم) را می‌رساند. لذا در مجموع جم (سپیتمه، یعنی دانای سفید مقدس) و نامهای افراد اساطیری خانواده اش یعنی کورنگ (بور) و شیداسب (دارنده اسب بور/زرد) و شم (شراب، هوم) که نشانگر همان زرتشت/سپیتاک یعنی فردسفید و مقدس می‌باشند منظور نظر قرآن از قوم عاد (انجمنی) و ثمود (فناشدگان) بوده‌اند. پس در اصل از قوم ثمود یعنی فناشدگان خود همان قوم عاد یعنی مغان منظور بوده است. معلوم می‌شود که منشأ تاریخی قوم عاد/ثمود به روزگار محمد در محیط عربستان باز شناخته نمی‌شده است. همانطوریکه چنین موردی در باره گئومه بودا (سروددان منور) و ایوب (برگماشته بر آزمایشهای جانگداز) در شرق و غرب امپراطوریه‌های ایران کهن در رابطه با زرتشت اتفاق افتاده است چه بنا به اسناد تاریخی و لغوی از ایشان نیز بی تردید در اصل همان گئومه زرتشت (سپیتاک) مراد می‌بوده‌اند؛ که از عهد قدیم تا به روزگار ما از اصل خود یعنی زرتشت دور افتاده‌اند و از آن متمایز گردیده‌اند. نگارنده در باب یکی بودن این سه تن در مقاله اشوزرتشت سپیتمان پیغمبر عدالت اجتماعی جهانشمول مفصلاً صحبت نموده است. در مورد ریشه ایرانی نام جم (یمه) گفتنی است که آن در پیش آریائیان هندوایرانی از عهد سپیتمه (داماد آستیگ و ولیعهد وی) قدیمتر بوده و در زبان ایشان آن به معانی همزاد و جام (سمبل خورشید) بوده است و آن بدین معانی نام ایزدمیرای خورشید و ایزد خاندان شاهی و ایزد جهان زیرین به شمار می‌رفته است. وی در پیش آریائیان کاسی (اسلاف لران) ایمیریا (سروردانا یا دانای مرگ و میر) نامیده می‌شد و نام مزدوچش که الهه سرسبزی بوده میریزیر (الهه جهان زیرین) قید شده است. پیداست که این جم با جم سامیها که لقبی بر سپیتمه و قوم وی یعنی مغان بوده درهم آمیخته است؛ چون در امپراطوری ایرانیان پیش از اسلام سامی زبانان در صد بالایی را تشکیل می‌داده‌اند و فرهنگ و اساطیر کهن ایرانی را می‌شناخته و در مورد آنها بحث و فحص میکرده‌اند بطوریکه آنها کوروش را با نام ذو القرنین می‌شناختند و در این مورد از پیامبر سوال می‌کردند که ۵ ایه در مورد ذو القرنین وجود دارد لذا چنانکه اشاره شد برای نامهای مغ (مجوس) و گور گبر مترادف سامی عربی آن یعنی جم را با اضافه کردن حرف تعریف الف و لام شمسی خود به صورت الجم ساخته و از تلخیص آن در افواه عامه نام عجم را برای ایرانیان (در اصل برای روحانیون مغ ایشان) پدید آورده‌اند. چنانکه گفته شد این جم از سوی دیگر با هوم عابد (سپیتمه مغ) پدرهامان (سپیتاک/زرتشت/بردیبه) مطابق می‌شده است؛ در تورات کتاب استر نام زرتشت و پدرش به ترتیب هامان (نیکومنش) و همداتای (همزاد، جم) ذکر شده‌اند و نام قبیله ایشان اجاجی (دوردست و بالایی) قید شده که بی تردید منظور سرتمهای آنتایی (اسلاف بوسنیها) می‌باشند چه نامهای آنتا و بوسنی نیز به معنی کناری و دوردست میباشند. پس خود ایرانیان نیز این نام تاریخی را تنها

از سامی زبانان بین النهرین نیاموخته و سپیتمه /جم واقعا همزادی داشته است که مطابق وداها و اوستا همزاد وی دختری بوده که جمی نامیده می شده است. به هر حال ایرانیان نام جم را در رابطه با اژدهاک (آستیگ) به جای سپیتمه (هوم) بکار برده اند. لذا این جم در اوستا به سبب همشکلی آن با جم کهن اساطیری آریاییان یعنی خدای میرای خورشید و ایزد خاندان شاهی- که علی القاعده تحت اشکال یمه، ایمر و بیمیر از هند تا اسکاندیناوی شناخته شده بوده- یکی گرفته شده است. چنانکه گفته شد کتسیاس می گوید سپیتمه (جم، هوم) به طور رسمی به عنوان جانشین آستیگ (اژدهاک مادی، ضحاک) در نظر گرفته شده بود چون وی داماد آستیگ و شوهر دختر وی، آمیتیدا (ماندانا، دانای خانه و آشیانه) بود؛ ولی در اساطیر شاهنامه به اشتباهی که ظاهراً منشأ آن تقارن حکومت ایشان بعلاوه تقیه و سازشگری و دروغ مصلحت آمیزگویی مغان درباری بوده، اژی دهاک جانشین جمشید وانمود شده نه برعکس. پس جمشید یعنی همان یمه خشته اوستا (لفظاً یعنی جم درخشان و زیبا) نه همان جمشید جم اساطیری است که به عنوان خدای خاندان شاهی و خدای میرای خورشید و خدای جهان زیرین شناخته می شده، بلکه همان سپیتمه / اسپنداس / هوم تاریخی است که در اوستا ملقب به هوم سرور و دارنده چشمان زرین است. می دانیم که نام اوستایی قبیله اصلی وی یعنی سئیریمه (سلم، سئورومات، یعنی اسلاف صربوکرواتها) نیز به معنی سرور بزرگ است. ظاهراً تناقضی بین مغ بودن و انتساب زرتشت به دوراسروها یعنی صربهای دوردست (بوسنیها) موجود است ولی این مغهای شهر رغه آذربایجان (مراغه) می توانستند از اختلاط با قوم سئورومات پدید آمده باشند چه بنا به شواهد تاریخی و باستانشناسی مغان حتی در میان قبایل سئورومات (قوم سلم) واسکیتان (سکاها) نیز مقام روحانیت را به خود اختصاص داده بودند. افزون بر این کلمه مغ در زبان آریاییها با نامهای صرب (سرب یا سرو به لغت ودایی یعنی همه کس و انجمنی) و کروات (هئوروات، به اوستایی به همان معنی همه کس و انجمنی) مترادف می باشد. به طوری که اشاره شد این تنها منابع یونانی و ارمنی نیستند که نام ملکه سمورامت (در اصل سئورومات، یعنی مادر سالار) را با زرتشت به عنوان فرمانروای آذربایجان و اران یا بلخ پیوند می دهند بلکه همانطوریکه اشاره شد در کتب پهلوی نیز نام نیای دیرین زرتشت، دوراسرو یعنی صرب دوردست (=بوسنی) به شمار آمده است. در این باب خصوصیات نژادی زرتشت و پدرش سپیتمه یعنی بور و روشن و اندام درشت ایشان نیز مزید بر علت است. در خصوص مکان فرمانروایی اولیه زرتشت گفتنی است مطابق خود اوستا و نوشته گزنفون و همچنین خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران تناوکسار/بردیه یا همان زریادر/زرتشت ابتدا در همان حوالی رود ارس یعنی در آذربایجان و اران و ارمنستان حکمرانی داشته است: در تاریخ ارمنستان موسی خورنی نام سپیتمه و زرتشت در مقام جانشینان پارتی (لفظاً یعنی شخص بسیار مهربان،

منظور آستیگ آخرین فرمانروای ماد) پاچویج (پاک اصل) و گرناک (زرین) آمده و از فرمانروایان ارمنستان به شمار رفته اند. می‌دانیم در شاهنامه و روایات مورخان دوره مسلمین نیز زرتشت هم با آذربایجان و هم با بلخ پیوستگی دارد. در رابطه با مکان اول گفتنی است در شاهنامه پسران فریدون (کوروش سوم) یعنی سلم و تور و ایرج که در اصل به ترتیب به جای مگابرن برادر بزرگ سپیتاک/زرتشت، کمبوجیه سوم پسر واقعی کوروش سوم و زرتشت/سپیتاک/بردیه می‌باشند با سروشاه (شاه صربها) در سرزمین همیران (یعنی سرزمین سرما در شمال قفقاز) مربوط دانسته شده و دامادان وی به شمار آمده‌اند که این اسطوره بی شک از سوی دیگر براساس معروفیت زنان قبایل سئورومات (مادرسالار، کروات) و آمازون (زنان نیرومند، صرب) پدید آمده است. به هر حال نام اوستایی رود ارس یعنی اردویسور ناهید که به نام الهه آبها نامیده شده و همچنین خود نام دشت مغان و سنت قدیمی به غار رها کردن مردگان در قفقاز به وضوح حاکی از ارتباط نزدیک قوم مغان با سئوروماتها یعنی مردم مادر سالار در شمال کوهستان قفقاز بوده است. بر این اساس کلمه مغ گنانکه در زبانهای اروپایی از جمله زبان صربو کرواتها برجای مانده به معنی جادوگر و معلم و راهنما بوده است. این کلمه در سانسکریت به صورت مایایوگ به معنی دارنده نیروی دانش سحرانگیز است و در زبان اوستایی آن به معنی انجمن دانشوران می‌باشد. پس وجه تسمیه دشت مغان بی مناسبت با نام قبيله مادى مغها نبوده است و بی جهت نیست در اوستا کوه مقدس هوکر (سبلان) مکان اردویسور ناهید الهه آبهای مغان شمرده شده و رود ارس از سرچشمه قره سو که از سبلان سرچشمه گرفته و به ارس می‌پیوندد به نام الهه آبها اردویسور ناهید نامیده شده است. بی تردید چشمه آبگرم معدنی سرئین (زیبا) همان چشمه اردویسور ناهید بوده است. گفتنی است در اوستا جمشید (هوم، سپیتمه) در بالای همین کوه هوکر (سبلان) به اردویسور ناهید الهه آبها فدییه می‌آورد. مازندرانها (تبریها، آماردان) به خصوص پرستنده این الهه آبهای ایرانیها بوده‌اند و وی را بانوی آبها می‌نامیده‌اند و از نام همین الهه است که نام مازن (مز=بزرگ وزن) و مازندران (سرزمین زن سالاران تپوری) بیرون تراویده است. در اساطیر اوستایی نام این الهه در رابطه با گرشاسب/رستم (آترادات پیشوای آماردان) و در مقام الهه بیگانه خنه ثیتی پری (یعنی الهه گردنده آبهای کناری) آمده است. در مجموع از این مطالب به وضوح معلوم می‌شود که مغان در اصل پرستنده بانوی آبها یعنی اردویسور ناهید (بانوی باکره و نیرومند آبها) همچنین آذر(الهه/ایزد آتش) بوده‌اند چه در نزد تورانیان کیمری کپادوکیه نیز ایشان تحت همین نام مغ معروف بوده و آذر را نیز الهه‌ای بزرگ می‌پنداشته‌اند. پس بی جهت نیست که هرودوت می‌گوید روحانیون سکایی (تورانی) اناریان (یعنی نه مردان) نامیده می‌شده‌اند و این بی تردید از اعتقاد پایه‌ای مغان ایشان به الهه‌های آبها و آتشفشانها ناشی می‌شده است. پس در آیین پرستش الهه آبها سکاها (اسکیتان، تورانیان)،

سئوروماتها/ آمازونها، تاورها/ تپوریان (تبریها) به طور اساسی باهم اشتراک داشته اند. سکاها این الهه را آرتیم پسه (یعنی توجه کننده به پاکی) می نامیده اند که با آرتیمیس یونانیها هم شکل و هم تراز و هم معنی می نماید. در پایان گفتنی است که در اوستا هوم (سپیتمه) همچنین در بالای کوه هرا (ارزیش، زیش کنونی در شهرستان مراغه) فدیه نثار درواسپ (ایزد سالم نگهدارنده چهارپایان) می کند و جای دیگر وی تحت نام جمشید (موبد درخشان، جام شاه درخشان) متصف به هئورمه (یعنی دارای رمه های خوب) است که از اینها چنین معلوم می گردد که زوج خدایان اوستایی و ودایی درواسپ (لرواسپ ها، اشوینها و ناستیاهای وداها) نیز در اصل ایزدان خورشید، چمنزارها، گله ها و چشمه ساران بوده اند و همان ایزدانی هستند که در کتیبه های میتانیها تحت نام زوج خدایان میثره (مهر دارای چراگاههای فراخ) و ناشتیا (الهه آبهای جاری، ناهید) معرفی گشته اند پس بی جهت نیست این دو ایزد و الهه همزاد (=جم و جمی) در مقام داشتن اسبهای تیزرو با هم مشترک بوده اند. در نقش برجسته کورانگون فارس که مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد است رب النوعی روی تخت عجیبی از مار چنبره زده نشسته است و از تاج او و همچنین تاج اله پشت سرش دو شاخ بیرون آمده و در دستش جامی است که پنداری آب زندگی در آن است و به سوی پرستندگان جاری است. این نقوش بر جسته از جهات بسیاری یادآور اسطوره جم و خواهرش جمی و جام شراب درخشان منسوب بدیشان می باشد. واژه اجم - الجم - عجم نیز از همین ریشه است.